

آرین نامہ

ویراستاران

ندا اخوان اقدم - کتابوں نمبرانیان



قلم



کتابوں نمبرانیان

آرمین نامه

ویراستاران

ندا اخوان اقدم - کتایون نمیرانیان



تهران، ۱۳۹۶

سرشناسه
عتوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک

وضعیت فهرست‌نویسی
یادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

اخوان‌اقدام، ندا، ۱۳۵۰

آرمین‌نامه / گردآوری و ویرایش: ندا اخوان‌اقدام (عضو هیئت علمی
پژوهشکده هنر)، کتابون نمیرانیان (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)
تهران: فروهر، ۱۳۹۶
۳۱۶ ص.

۹۷۸ - ۶۰۰ - ۷۸۴۴ - ۱۷ - ۵

فیبا

کتابنامه.

زردشتی — ایران — مقاله‌ها و خطابه‌ها

Zoroastrianism -- Iran -- Addresses, essays, lectures

زردشتیان — ایران — آداب و رسوم و زندگی اجتماعی

Zoroastrians -- Iran -- Social life and customs

نمیرانیان، کتابون، ۱۳۵۲

BL ۱۵۷۵ / الف ۳۴۴ ۱۳۹۶

۲۹۵

۵۰۸۷۵۱۹

آرمین‌نامه

ویراستاران: ندا اخوان‌اقدام - کتابون نمیرانیان

طراح جلد: سیامک جمشیدی‌زاده

صفحه‌آرا: ندا اسدی

حروفچین: مرضیه کاظمی

چاپ و صحافی: آنلاین

چاپ اول: ۱۳۹۶

تعداد شمارگان کتاب: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸ - ۷۸۴۴ - ۱۷ - ۵

موسسه فرهنگی انتشاراتی فروهر

نشانی: خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، کوچه بامشاد، پلاک ۳

سازمان جوانان زرتشتی (فروهر) - تلفکس: ۸۸۸۰۹۶۶۵

مرکز بخش و فروش: خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، پلاک ۲۶۱

تلفکس: ۶۶۴۶۲۷۰۴



فروهر



گروه پژوهشی یادگار باستان

زندگی نامه

فرزندمان آرمین روز بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۶۲ در تهران زاده شد و آدینه روزی برابر با نهم بهمن ماه ۱۳۸۸ در جاده ساوه - تهران هنگام انجام وظیفه بر اثر تصادف به دیار ابدی پیوست.

از همان آغاز نشانه‌هایی در رفتار آرمین وجود داشت که گواه بر این بود که خیلی زود ما را ترک خواهد کرد. در نُه ماهگی شروع به راه رفتن کرد، دوره کودکی را با چابکی در خانه و سپس مهدکودک یسنا گذراند و با شور و هیجان بسیار در دبستان جمشید جم، راهنمایی رستم آبادیان و دبیرستان فیروز بهرام تحصیلات مقدماتی خود را به انجام رسانید و پس از اخذ دیپلم دبیرستان در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته صنایع مواد غذایی از دانشگاه قزوین پذیرفته و در نهایت فارغ‌التحصیل شد.

از آنجایی که اهل کار و تلاش و فعالیت بود به پیشنهاد دوستان و بنا بر اشتیاق خود در یک کارگاه ساختمانی واقع در فاز سه شهر جدید پرند به عنوان سرپرست کارگاه مشغول به کار شد و پروژه‌ای ۶۰ واحدی را از ابتدا تا انتها به مدت سه سال با تلاش و کوشش به انجام رسانید و تنها حدود یک هفته پیش از اتمام کار واحدها از میان‌مان رفت. ساختمان مذکور با پیشنهاد و همت هیئت مدیره شرکت سازنده به نام ساختمان آرمین نام‌گذاری شده است. طی دوران تحصیل دانشگاهی همکاری مؤثر با اعضای کانون دانشجویان زرتشتی داشت و سمت‌هایی احرار کرد که همه نشان از نوع و اهمیت فعالیت او دارند. در شب آخر زندگی‌اش در جشن دبیرستان فیروز بهرام که با حضور دانش‌آموختگان دوره‌های پیشین برپا شده بود شرکت و با همکلاسی‌های خود دیدار کرد.

او به حدی قوی و دارای اعتماد به نفس بود که پس از تصادف با منزل تماس گرفت و

گفت که سرش به شیشه خودرو خورده و کمی درد می‌کند و شکمش هم ناراحت است، لازم نیست به بیمارستان برویم او خودش به خانه می‌آید. غافل از اینکه درد شکم ناشی از پارگی طحال بود که باعث خونریزی داخلی شد و به دلیل بی‌توجهی پزشکان حاضر در بیمارستان در اثر خونریزی شدید از میان‌مان رفت.

مهم‌ترین ویژگی‌های آن شادروان را می‌توان چنین برشمرد: بسیار خانواده دوست بود، نسبت به دوست و نادوست گذشت داشت، همواره حتی در بدترین شرایط شاد بود، در امور اجتماعی هرچند سخت و دشوار پیشقدم بود، بسیار مردمی و نسبت به فرودستان و نیازمندان کمک‌رسان بود، به موسیقی علاقه داشت و در آخر اینکه تحت هیچ شرایطی موجب رنجش دیگر مردمان و جانداران نمی‌شد.

روحش شاد

مادر و پدر آرمین: مروارید کیقبادی و اسفندیار خسروی
هفدهم دی‌ماه یک‌هزار و سیصد و نود و شش

فهرست

پیشگفتار ویراستاران	۹
آرمین گفت / فرشاد سلامتی	۱۱
سر سخن / کتابیون مزداپور	۱۳
جانباختگان / گوهر تاج خداداد کوچکی (خادم)	۳۳
خواب‌گزاری برای آرمین / فرنگیس مزداپور	۴۱
مورت / روح‌انگیز کراچی	۴۵
گونگونی و اجزای رسوم کنونی زرتشتیان ایران / فرزانه گشتاسب	۵۱
چگونگی برگزاری آیین‌های دینی زرتشتیان کرمان / آرمیتا فرهمند، رامتین زندخاوری، آبتین زندخاوری	۶۵
خوراک‌های سنتی و آیینی / کیانبانو مزداپور	۸۹
بررسی روش‌های درمانی زرتشتیان / سینا فرهی و سپتنا ماندگاریان	۹۵
آیین‌های شفا نزد زرتشتیان معاصر / کتابیون مزداپور	۱۰۷
سفره دختر شاه پریان در دزفول / داریوش رضاپور	۱۱۹
آتشکده‌های خاموش / فرشاد سلامتی	۱۳۵
خانه‌های قدیمی ممس و بامس / خداداد مزداپور	۱۴۷
باغ وقفی شیراز / نویسنده: نامشخص	۱۵۱
اینجا یزد است، با هزار قصه عجیب / گزارشی از: نیلوفر رستمی - کامران لریان	۱۵۳

۱۷۷	گل و نقش / شیرین مزداپور
۱۸۳	درویش / مهین‌بانو نورافروز
۱۸۹	ریشه‌ها / پریدخت خدامراد مرادپور
۲۳۳	معجزات پیرونها / پریدخت خدامراد مرادپور
۲۳۹	مشق حساب / مهین‌بانو نورافروز
۲۴۷	گلبانو و وابیز / نسرین خنجری
۲۷۳	نوروز و جشن‌های پیش از آن در فارس / آمنه عمادی
۲۷۷	کفران عظیم / ترجمه مهرنوش شاهق

پیشگفتار ویراستاران

مرگ همواره سخت و سنگین است و هنگامی که جوانی برومند را با خود ببرد داغی است جاودانه بر دل. اما همان گونه که در آغاز آفرینش، اهوراییان از مرگ زندگی آفریدند ما نیز بر آن شدیم تا با مجموعه پیش رو نام مهندس آرمین خسروی عزیزمان را همواره زنده و در یاد نگاه داریم. از اینروست که این مجموعه با هدف گردآوری میراث نامکتوب زرتشتیان، آرمین نامه نام گرفت.

یکی از چشم اندازها و اهداف گروه پژوهشی یادگار باستان نیز جمع آوری و میراث نامکتوب زرتشتی است. گروهی که پس از اندیشه آغازین برای جمع آوری این مقالات تأسیس شد و در همین زمینه کارهایی را به سرانجام رسانده و برای به ثمر رساندن این کتاب نیز از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. اما پاسخ به این پرسش که میراث نامکتوب چیست سهل و ممتنع است. از همین رو همیشه استادم - سرکار خانم دکتر کتابون مزداپور - در سرسخن این مجموعه فهرستی را مشتمل بر ۴۱ مورد از موضوعاتی که می توان میراث نامکتوب دانست تهیه فرمودند که البته همانجا نیز ذکر می کنند که این تنها سیاهه ای است که در آغاز راه می توان به عنوان میراث نامکتوب برشمرد و چه بسا با یاری شما مهربانان مواردی در ادامه راه به این فهرست افزوده و یا از آن کاسته شود.

کتابی که در دست دارید نخستین گام برای جمع آوری این میراث است. میراثی که اگر تلاشی برای جمع آوری و مکتوب نمودن آن نکنیم چه بسا در آینده ای نه چندان دور حسرت خواهیم خورد که چه داشتیم و چرا با غفلت از دست دادیم و یا این که دیگران آن را به نام خود ثبت و مکتوب می کنند و ما می مانیم و آه و افسوس. این مجموعه تمام و کمال با همین

هدف گردآوری شده است و در آغاز هر مقاله، سرنگاری به قلم مهربان استادم دکتر کتایون مزداپور نگاشته شد تا خواننده دریابد هدف از گنجاندن آن بخش، مکتوب نمودن کدامیک از آن ۴۱ میراث برشمرده آغازین است. لازم به ذکر است بنا به همین دلایلی که ذکر آن رفت هر مقاله و بخش استقلال خود را در رویکرد و شیوه پژوهش، گردآوری مطالب، شیوه نگارش و نیز روش ارجاع دهی دارد زیرا که هدف ما جمع‌آوری و مکتوب کردن این میراث است نه چاپ و نشر نشریه و یا مجموعه مقالاتی با شکل و صورت واحد.

از زمانی که عزم بر آن شد تا این مجموعه گردآوری شود تا کنون که این کتاب در دسترس شما قرار گرفته است دوستان و بزرگواران بسیاری در این راه ما را همراهی کرده‌اند. خانواده محترم آرمین عزیز (سرکار خانم خسروی و جناب آقای خسروی) که حامی و همراهان برای به ثمر رساندن این اثر بودند. خانم دکتر کتایون نمیرانیان، دیگر ویراستار این مجموعه که در جمع‌آوری و تدوین این مقالات یاورمان بودند و متواضعانه نگارش این سطور را به بنده سپردند. جناب دکتر مهربد خانی‌زاده که برای فراهم آوردن و به ثمر رسیدن کتاب زحمت بسیار کشیدند. سرکار خانم دکتر فرنگیس پرویزی که لطف فرمودند و صورت نهایی کتاب را خواندند و نکات ارزشمندی را تذکر دادند. خانم مرضیه کاظمی که صبورانه کار تایپ این اثر را به انجام رساندند. و بالاخره خانم دکتر کتایون مزداپور که مانند همیشه مهربانانه، مادرانه و دلسوزانه در به انجام رساندن این اثر همراه و راهنمایمان بودند که اگر همراهی ایشان نبود این کار سترگ آغاز نمی‌شد. همچنین تک‌تک دوستان و پژوهندگان و استادان بزرگواری که نوشته‌ها، پژوهش‌ها و مقالات خود را مهربانانه در اختیارمان قرار دادند تا نخستین گام در این راه طولانی را با همراهی هم برداریم.

در همین‌جا لازم می‌دانم که بیفزایم گروه پژوهشی یادگار باستان دست همه پژوهشگران و استادان و علاقه‌مندان را به گرمی می‌فشارد تا ما را در این کار بزرگ همراهی نمایند و نیز شنوای نظرات و پیشنهادات شماییم که راه دراز است و ما نیازمند همسرانی دلسوز و همراه. آذرماه یکهزار و سیصد و نود و شش خورشیدی
ندا اخوان‌ا قدم

آرمین گفت ...

فرشاد سلامتی

یادم می‌آید صبح روز جمعه بود، ساعت ۵:۳۰ صبح. رفتم دنبالش، با هم رفتیم جای همیشگی که هر دومان خیلی طالبش بودیم، کله‌پزی حاج اکبر. بعد از خریدن دو دست کله‌پاچه آمدیم خانه، جای همه خالی، بعد از خوردن صبحانه مورد علاقه‌مان در کنار عزیزان‌مان روی تخت سنتی کنار اطاق پذیرایی نشسته بودیم و داشتیم در مورد سفرهای من صحبت می‌کردیم. از من پرسید کی وقت داری تا همگی یک سفر با هم برویم به شیراز و در مورد شکل ساختمان تخت‌جمشید از من پرسید و جاهای دیگری که دیده بودم، برایش گفتم و هی گفتم. دو یا سه ساعتی گذشته بود ولی هر دوی ما گذشت زمان را احساس نکرده بودیم. یک وقتی بهم گفت: فرشاد چرا اینها را نمی‌نویسی؟!

سر سخن

هنگامی که دربارهٔ ادیان و مذاهب در ایران باستان سخن می‌رود، تمایل همگانی بر آن است که نام زرتشت پیامبر و دین زرتشتی به میان آید. بی‌گمان واقعیت همان است که گفته‌اند که نام زرتشت پیامبر یگانه نامی است از دوران اقوام کهن هندواروپایی، که در مسیر گذار روند اندیشه و تفکر و دین باز مانده است. به همراهی این قول درست، واقعیت دیگر آن است که هر چه را که از ایران باستان در زمینهٔ ادیان و آیین‌ها در دست داریم، نمی‌توان تماماً از گفتار پیامبر دانست. چون وارد جزییات نشویم، نامی دیگری را می‌توان یاد کرد و آن نام مانی پیامبر است. امروزه کسی از پیروان مانی بر جای نیست، و اسناد و مدارکی که از باورهای مانوی سخن می‌گوید، روشن می‌کند که بسیاری از عقاید مانوی در تضادی کامل با آموزه‌های زرتشتی است. اما نکته در آن است که گاهی این رشته باورها با هم خلط می‌شوند و همهٔ آنها را به زرتشت انتساب می‌دهند.

دین زرتشتی، در بنیان و سپس در آموزه‌های فرعی خویش، مشهور به آن است که زندگانی و مواهب آن را گرمی می‌دارد و حیات را ارجمند می‌شمارد. نمونهٔ بارز و روشنی از این ارج و ستودن را در بند ۳۱ از فرگرد سوم وندیداد می‌توان دید: «هر که جو می‌کارد، راستی می‌کارد». واژهٔ «جو» همان «دانه و غله» است و «راستی» به معنای عام، هم «راستی» امروزی و هم «پارسایی و پرهیزگاری» و همهٔ آن مفاهیمی که معنای «اشویی» را می‌سازد. بدین شمار است که چون می‌گوییم آموزه‌های زرتشتی به حیات و زندگانی ارج و بهایی برتر می‌دهد، در این شاهد مثال، کشاورز با کاشتن حبوبات و غلات است که به کاری ثواب و دینی مبادرت می‌ورزد. به همین روال است که چون به پرورش زندگانی بپردازیم، قدمی

خیر در راه پیشبرد دین برداشته‌ایم. باورهای مانوی درست خلاف این‌سان جهان‌بینی و عقاید را تبلیغ می‌کند و به آن ایمان دارد.

بدین شمار است که بسا مفاهیمی بیگانه به زرتشت و پیام گاهانی وی منسوب است که تنها بواسطهٔ بلندی و بزرگی نام است که به پیامبر انتساب یافته است. در فرایند چنین انتسابی در هر مورد باید دید و به بررسی و جستجو پرداخت که چگونه این نسبت پدید آمده است. «کفران عظیم» یک نمونه است که تحت شرایطی که گذشت، به ایران و پیامبر زرتشت منسوب گشته است. نمونه کاملاً متفاوتی از این انتساب را در رسمی می‌توان دید که به هنگام طعام خوردن در بسیاری از نقاط ایران از جمله در طبرستان رایج است، و یا رواج داشته است، و آن، توصیه به سکوت است در طی خوردن خوراک. این رسم را، و یا بردن حلوا و خرما بر سر مزار در روزهایی خاص را، و یا زیارت اهل قبور در شب جمعه قبل از نوروز را به کیش زرتشتی و ایران قدیم می‌توان منسوب داشت، اما اینها از گونه‌ای دیگر هستند و باز تفاوت از پیوند زرتشت و آموزه‌های وی با «کفران عظیم».

ثنویت و اعتقاد به دو اصل متمایز و مستقل نیکی و بدی، و جدا بودن یکی از دیگری را بویژه به ایران باستان منسوب می‌دارند. در بنیان گاهانی، آنچه در قول اشو زرتشت بنابر باور سنتی و رایج و شناخته شده در نزد زرتشتیان در این باره هست و به صورت سنتی تا به امروز دوام آورده است، تمایز اخلاقی میان نیکی و بدی است. این اصل که در قالب عقاید تا به امروز به ارث رسیده است و در ترکیب اندیشه یا پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک به بیان در می‌آید، وجه زنده و باقی است میان تمایز خیر و شر. به دلالتی که دربارهٔ آنها می‌توان به تفصیل به بحث و گفتگو پرداخت، تمایز میان نیکی و بدی در پندار و گفتار و کردار سپس صورت‌هایی دیگر به خود می‌گیرد و وجهی نخست فلسفی و پس آنگاه، آیینی و اساطیری می‌یابد.

آیا در ایران باستان، در روزگار ساسانیان، و یا حتی پیش از آن، تا چه حدی بحث و جدل، و سپس به نگارش در آوردن آن گفتارها، معمول بوده است؟ دربارهٔ «جدل» می‌دانیم که اصطلاح «پیکار» و نیز مصدر «پیکاردن» را به کار می‌برده‌اند. چنین مباحثی اصولاً به فقهی دامن‌گستر باز می‌گشته است و آثاری فلسفی نیز از این دست، در کتابی چون گزارش گمان شکن بر جای است. اما آیا تا چه حدی به نوشتن و سنت آن توجه می‌کرده‌اند؟ در اینجا، از یک سوی، نوشته‌هایی اندک باز مانده است، و از سوی دیگر، این باور که به شهادت تاریخ، نگاه داشتن نوشته‌های کهن کاری بوده است سخت دشوار و احتمالاً ناممکن. در کنار این دو واقعیت، امر سومی هم مطرح می‌شود و آن، اهمیتی است که برگزاری آیین‌ها و آداب و رسوم دینی در کیش کهن زرتشتی و سنت اصیل و دیرندهٔ آن واجد بوده است، و هنوز هم هست.

از محدود نوشته‌هایی که از آن روزگاران باقی است، بخشی هم به اساطیر آفرینش می‌پردازد و نقش پنداشته ثنویت، یا به اصطلاح زبان پهلوی، «دو بُن» یا «دو بُنِشت» (پهلوی: dō-buništ) را در خلقت جهان و کل هستی، و به تبعیت آن، تکلیف آدمی را در طی زندگانی خویش شرح می‌دهد. این اساطیر، گرچه با اصولی که گاهانی است و آنها را در سنت زنده زرتشتی نیز باز می‌یابیم، مغایرتی ندارد، اما اجزایی در آن هست که افزایه‌هایی را بازنمون می‌کند و منشأ و خاستگاهی دیگر را می‌باید برای آنها باز جست. همین اساطیر آفرینش و ثنویتِ درس‌رفته با آن را سپس در آثار مانوی هم پیدا می‌کنیم و می‌بینیم که آن شرحی که در داستان آفرینش به روایت مانوی می‌آید، در بسیاری از اصول، و نیز اصطلاحات و طرز بیان با آن که در متون فارسی زرتشتی ضبط شده است، انطباق دارد. اما بزودی پس از این بنیان مشترک، سخنانی دیگر هم مطرح می‌شود. از آن جمله است انتساب آفرینش عالم هستی به اصل و نیروی بدی. اما چنین قولی که جهان مادی را ساخته نیروی شرّ بشمارد، قطعاً زرتشتی نیست و به گواهی شرحی که کتاب پهلوی بندھش (ترجمه بهار، ۱۳۶۹)، و دیگر منابع به زبان فارسی میانه زرتشتی یا زبان پهلوی، که همسان با آن، داستان آفرینش را بنابر آن باورهای کهن می‌آورند، عالم مادی، و به اصطلاح همان متون، «گیتی» آفریده نیروی خیر هرمزدی است و فقط معنویات، یا به اصطلاح «مینو» است که گاهی نیک است و گاه «بد» است و اهریمنی.

افزون بر اساطیر، دیگر آموزه‌های مانوی نیز همین اصول را تکرار می‌کند و بنا بر آن جهان‌بینی است که عالم مادی و گیتی آفریده نیروی شرّ و بدی به شمار می‌رود و حیات و نعمات آن را همه یکسره اهریمنی و آفریده دیوان می‌خوانند. در کیش و آیین، و نوشته‌های مانوی است که چنین اصلی به صراحت آمده است و در آنجا، به روشنی می‌بینیم که زندگانی زاده دیو آز است و هر گونه شادی دنیوی و لذّت جسمانی، بنیادی از دیو و نجاست دارد. زندگانی زاهدانه‌ای را که مانی تبلیغ می‌کند و آن را سرلوحه نیایش و اعمال دینی و آیینی قرار می‌دهد، با آنچه در سنت زرتشتی، و نیز بیشتر اندرنامه‌های پهلوی، و سپس اوستای پساگاهانی باز می‌یابیم، در مغایرت است.

اما هنگامی که در محیطی ناآشنا و در صورت‌هایی کلی و در کلیات خود، مسائلی از این دست مطرح گردد، آنگاه، احتمال آن می‌رود که چنین باورهایی را نخست زروانی بشمارند، که درست است و سپس، زروان را تماماً منسوب به اشو زرتشت کنند، که این یکی درست نیست. در دنباله چنین خلطی است که باز سهواً همین اصل را در اساطیر مانوی تأثیری به شمار می‌آورند که باورها و عقاید و اصول زرتشتی بر مانی پیامبر و کیش او برجای نهاده‌اند. نمونه چنین برداشتی را در «کفران عظیم» می‌بینیم و در آن، بازتابی از

تصوراتی کلی را به همراهی اغراض و اهدافی دور و بیگانه مشاهده می‌کنیم که رنگ‌ورویی متفاوت به خود گرفته است و جمعاً به زرتشت منسوب گشته است، اما در واقع به کسانی تعلق دارد که معاندان و مخالفان پیروان کیش زرتشت بوده‌اند در زمانی بیش از هزار سال پس از پیام‌آوری وی.

از همان روزگاری که بهرام بهرامان، شهریار ساسانی، با ترغیب و راهنمایی کرتیر موبدان موبد، مانی پیامبر را گفت که ترا به دار خواهم زد قبل از آن که کشور مرا به باد دهی، مانویان در مقام ستمدیدگان و شهیدانی در راه اعتقاد و ایمان دینی جای گرفتند و مظلومانی ستم‌دیده جلوه‌گر گشتند و با همین جلوه که مرسوم زمانه هم بود، در سراسر شاهنشاهی ساسانیان پراکنده شدند. نیز به خارج از مرزهای ایران رفتند و در آن ممالک دوردست، مسکن گزیدند. جاذبه شگفت عقاید مانوی، به همراهی هنر نوشتن و نقاشی، و تکیه بر موعظه و سخنوری و تبلیغات گسترده، و تازگی‌هایی که در بیان و عقاید در آن روزگار داشتند، دائماً پیروانی تازه را به آن آیین جذب می‌کرد، و به تأثیر رواج جهانی زهد و ریاضت دینی، سرسپردگان و باورمندانی بی‌شمار برای کیش مانوی و اعتقادات آن فراهم می‌آورد. چنین شد که مانویان عقاید ایرانی را در سراسر شرق و غرب گستراندند و همه این باورها که ایرانی است، گاهی زرتشتی هم نامیده شد.

خصیصه مهم و بنیادین در مانویت، گرایش آن است به اختلاط و آمیزش با وجه نمادین و صورت ظاهر در باورها و عقایدی بیگانه. به عبارتی دیگر، مانی از همان آغاز، کوشید تا از واژه‌ها و تمثیلات دینی دیگران که در دسترس و آشنا بود، برای بیان باورهای خود استفاده کند و با آن ابزار به شرح عقاید و اندیشه خود بپردازد. چنین شیوه‌ای در اختلاط و در آمیختن پنداشته‌های مختلف دینی و عقاید گوناگون، سپس در نزد پیروان مانی ادامه یافت و به صورت روشی در آمد که در نهایت، مایه اختلاط باورها و عقاید دیگر با کیش مانوی شد. در این روند و در این گونه درهم‌آمیختگی است که مانویت با اعتقادات و رشته باورهای کلیسای مسیحی در اروپا ترکیب می‌شود و «کفران عظیم» (مقاله آخر همین مجموعه) را پدید می‌آورد.

در «کفران عظیم»، ترکیبی از عقاید مانوی با اندیشه مسیحی را درهم‌آمیخته می‌بینیم. بویژه این باور بنیادین مانوی در آن پدیدار است که عالم مادی و «گیتی» خلقی است اهریمنی و شیطانی. اما چنان که گذشت، نکته دقیق در این است که گاهی این باور را که مانوی است و ایرانی است، به صرف ایرانی بودن، به زرتشت منسوب داشته‌اند. البته افزون بر چنین انتسابی، ما خیل بزرگ دیگری از آداب و رسوم ایرانی را هم باز در دست داریم که در شرق اروپا هنوز آثاری از آنها بر جای است. مثال‌هایی از این بقایا را در رومانی می‌شود یافت، مانند

پختن خوراکی مخصوص برای درگذشتگان در روزهایی در حدود بیست و یکم ماه مارس. همچنین آثاری از برگزاری مراسم نوروزی را تا سرزمین مصر هم می‌شود دنبال کرد. چنین است که تأثیر و گستردگی باورهای ایرانی، که نمونه آن را در «کفران عظیم» می‌بینیم، همراه می‌گردد با دامن‌گستری آداب و رسوم و برگزاری سنت‌های عملی و مراسمی آیینی که اجرای روزانه و ماهیانه و سالیانه آنها بخشی است دائمی و همواره زنده در فرهنگ و کیش زرتشتی و بویژه تا دوران معاصر ما. گذشت که انتساب این رشته سنت‌های دیرینه به اشو زرتشت، تنها به اعتبار نام بلند پیامبر است و این را می‌دانیم که نوآوری و پیام بزرگ او چیزی است خیلی تازه و خیلی دم دست و امروزی و متعلق به همین لحظه حال؛ و آن، این که همین حالا، فرق نیکی و بدی را پیدا کنید و سعی کنید میان خوب و بد را خودتان تشخیص دهید، و ثانیاً بکوشید تا نیکی کنید تا جایی که می‌شود؛ و از بدی پرهیزید، تا جایی که بتوانید! این اصل است، اما پس از آن چه خواهد شد و فریب شیطان و حيله‌های اهریمن و دیوانش تا چه حدی قدرت دارد؟ به چشم می‌بینیم که این یکی حدی جز روشن گشتن واقعیت ندارد، و وجهی از این روشنگری را علم و دانش بر عهده گرفته است و به پیش می‌تازد.

دانش بشری اینک به ما می‌گوید که سنت‌های آیینی ایرانی، چه با نام اشو زرتشت همراه باشد و چه بی از نام بلندش؛ در سراسر قاره قدیم پراکنده است. نمونه آن را در «کفران عظیم» می‌خوانیم و خیل بزرگی از این انتشار را در دیگر خطه‌های عالم به چشم می‌بینیم. اگر در این راستا از افغانستان و تاجیکستان و یا پدیدار آمدن آنها در فرهنگ کردها در ترکیه و عراق و قفقاز و ارمنستان نام ببریم، و یا از پاکستان و هندوستان یاد کنیم، بر خطا نرفته‌ایم، زیرا که اینها خود بخشی و سهمی هستند از فرهنگ حوزه نوروز. نام «ایرانی» و فرهنگ ایرانی را بر آنها نمی‌گذاریم تا خدای ناکرده، شبهه‌ای به پیش نیاید!

«کفران عظیم» و برگزاری آداب نوروزی برای درگذشتگان در کشور رومانی به دو گونه متفاوت، طرحی و منظری از گستردگی کیش‌های ایران باستان و باورها و آیین‌های آن را به ترسیم درمی‌آورد. این دو پدیده متفاوت است و یکی باورها و عقاید و وجه اندیشگی کیش مانوی و رسوخ و نفوذ آن را عیان می‌سازد و نشان می‌دهد، و دیگری که پختن خوراکی ویژه و بردن آن به گورستان در زمانی معین از تقویم سالیانه است، روند دیگری را باز می‌گوید. این یکی، که وجهی عملی و آیینی دارد، برابری می‌کند با مراسمی که بسیاری از مردم در ایران کنونی، و بویژه زرتشتیان، گونه‌ای از آن آداب را هنوز زنده نگاه داشته‌اند. اینها دو بخش متفاوت و مستقل هستند که در فرهنگ باستانی، یا به زبانی بهتر، در حوزه فرهنگ نوروزی، نظائر آنها را می‌توان یافت و نیز در خارج از حوزه نوروزی، در اروپا، مثالی از این هر دو

گونه متمایز به دست می‌آید. آشکار است که در افقی نزدیک‌تر، همین‌سان تحول تاریخی و بقای سنت‌های دیرینه را نیز به اشکالی بس متفاوت، به خوبی می‌توان مشاهده نمود.

اگر اینک می‌توانیم با اطمینان ادعا کنیم که بنا بر باور گروه سنتی مهمی از روحانیان زرتشتی در عهد ساسانیان، آفریننده جهان مادی و «گیتی» نیروی خیر و قدرت هرزمدی بوده است و نه اهریمن و شرّ او، این اطلاع را مرهون و مدیون آثار مکتوبی هستیم که از آن روزگاران در دست مانده است. بخشی از این نوشته‌ها به فارسی میانه زرتشتی یا پهلوی است، که اساطیر آفرینش زرتشتی را باز می‌گوید و در جهت مخالفت با آن، بخشی نیز اسناد و نوشته‌های مانوی است به زبان‌هایی چند. مانی و پیروانش دستور دینی و عشق و علاقه جماعتی و آیینی به نوشتن داشتند و در پرتو همین عشق و فرمان مقدس دینی، به رغم صدماتی که همواره بر ایشان وارد گشته است، آگاهی نسبتاً فراوانی درباره باورها و اعتقادات و آیین‌های دینی و مرسوم در نزد آنها بر جای است. این گونه اخبار در واقع بخشی است ناچیز از انبوهی عظیم از اطلاعاتی که مانویان نوشته و از خود به یادگار نهاده بودند و در تطاول تاریخ بر باد رفته و باقی نمانده است.

آگاهی درباره آنچه در واقعه «کفران عظیم» می‌آید، در اغلب موارد برگرفته است از نوشته‌های دیگرانی جز کاتارها و بوگومیل‌ها. همین‌سان نبودن آثاری مکتوب، که آن را خود ایرانیان درباره حوادث تاریخی ایران نوشته باشند، فقدان بارز است. به همین جهت است که علم و اطلاع محدود می‌گردد و قدرت اطلاع‌رسانی اسناد و منابع و میزان آگاهی ما از آنچه در آن روزگار گذشته، اتفاق افتاده و روی داده است، کمتر می‌شود. آنچه را که دیگران با غیظ و غرض درباره دشمنان خود نگاشته‌اند و آنچه را که آنان خود باور داشتند و به آن عمل می‌کردند، دو منظر جداگانه و گاه متناقض را نشان می‌دهد. اما چون روشن است که پس از گذشت ادوار متواتر، فقط با یاری جستن از سند و نوشته است که می‌توان گذشتگان و اندیشه و تفکر آنان را باز شناخت، و یا به بیانی دقیق‌تر، تصویری از آن را به دست آورد. هرگاه تکیه بر آداب و رسوم، و برگزاری مراسم باشد، دانش تاریخی سخت به ابهام می‌گراید و اندیشه‌ای را که در پس آن آیین‌ها و اجرای سنتی آنها نهفته است، دشوار می‌توان دریافت. به رغم دشواری بسیار اما این راه باز و گشوده است.

در کتاب قدیمی نیرنگستان، که متنی اوستایی است همراه با تفسیر پهلوی، از آداب و رسومی کهن در برگزاری آیین‌های دینی آگاهی‌هایی برجای مانده است که متونی دیگر چون «چم گاهان» (فصل پانزدهم کتاب شایست‌ناشایست، ۱۳۶۹، صص ۱۷۷-۱۹۳) و نیز آثاری چون پاره‌هایی از زند، یعنی تفسیر اوستا به زبان پهلوی، آنها را تأیید می‌کند. بسیاری از ریشه‌های آداب کنونی در آیین‌های رایج زرتشتی را تا این متون باستانی می‌توان دنبال کرد.

مثال خوبی از اینها را در قول شادروان، پروفیسور مری بویس می‌توان دید که رسم زنده دادن خوراک ماهی را از سفره یزشن، برابر می‌داند با دادن فدیة از یزشن به آب‌های اردویسور اناهید. نظایر چنین تداومی را به خوبی می‌توان برشمرد و برای شمار بسیاری از آداب کهنی که به کتابت در آمده است، معادلی کنونی باز یافت.

بدین شمار است که دو رسته متفاوت از منابع را اینک در دست داریم که از میراث نیاکانی ما بازمانده است. یک دسته از آنها مکتوب است و به نگارش در آمده است، و دسته دیگری از آنها نوشته نیست و نامکتوب است. همین گروه اخیر است که نام فرهنگ نامکتوب زرتشتی را بر آن می‌توان نهاد. ما می‌دانیم که از دیرباز، رسم برگزاری آیین‌های دینی در فرهنگ نیاکانی ما بنیادی شناخته و مورد توجه بوده است. از این جهت، ما با خویشاوندان آریایی خود در هندوستان مشابهت تام داریم، گرچه بنیادهایی از این خصیصه را در نزد بومیان انیرانی این سرزمین، مانند ایلامیان، که تنها گروه بیشتر شناخته و معروف‌تر از دیگر پیشینیان و ساکنان دیرین این سرزمین هستند، هم می‌توان پیدا کرد. همین رسته اخیر از یادبودهای کهن، اما نامکتوب نیاکانی است که بخوبی می‌شود آن را منبعی غنی برای انباشتگی و طرزهای عمل و شکل گرفتن آداب و رسوم کهن دانست.

با توجه به مجموع این آگاهی‌ها و شرایط و جوانب مختلف است که نخست برای آن که دریابیم پیام اشو زرتشت چیست و چه جایگاهی و کدامین ارج را در جهان امروزی دارد، ناگزیر از آنیم که به نوشته‌ها مراجعه کنیم و به بازبینی هر آنچه از گذشتگان ما در دست هست، بپردازیم. دیگر آن که با مراسم و آیینی چون یزشن و آداب آن سروکار داریم که ریشه‌های دیرینه آن را تا سنت مشترک خود با خویشاوندان هندی می‌توانیم دنبال کنیم. این رشته بلند از آداب و رسوم را گاهی حتی دارای رگه‌هایی هندواروپایی می‌توان دانست. تداوم آنها هم در نزد هندوان و هم در جامعه زرتشتی ایرانی بارز و دارای اهمیتی محرز است. در ایران، این آداب و رسوم دستخوش تحول بسیار گشته است، اما بر جای مانده و بخشی مهم از میراث نیاکانی ما است که هر چند انتساب آن به اشو زرتشت با واسطه‌های بسیار است، اما در نگاهداری وحدت جامعه زرتشتی نقشی مسلم دارد. سوم این که به همراهی همین مراسم دیرینه، افزایه‌هایی متنوع هم در کار بوده است که مشکل بتوان تحول و نیز ریشه‌های هر یک را در جزئیات سرشار از تنوع آنها بازشناسی کرد و توضیح داد.

یک نگاه سریع و بازبینی تند به ما می‌فهماند که فاصله هزار و چهارصدساله‌ای که از امروز تا دوران یزدگرد شهریار هست، شکافی است بزرگ میان آنچه در قرون سوم تا ششم و هفتم میلادی در جامعه ایرانی زرتشتی از باب عقاید و رفتارهای دینی برقرار بوده است تا به امروز. علم و اطلاع ما درباره تاریخچه جامعه زرتشتی و در آمدن آن به صورت کنونی

ناچیز است و سخت پراکنده. به همین روال، آنچه را که دربارهٔ دگرگونی‌هایی که طرزهای باستانی نیایش و آیین‌های دینی جامعه دستخوش آن شده است، می‌دانیم اندک است. چنین آداب و رسومی را، مثلاً هیرمبا (hirombā) را، در دروان قدیم و در عهد قبل از هزار سال، و هزاروپانصد سال پیش چگونه برگزار می‌کرده‌اند؟ ما نمی‌دانیم. بر اینها باید نکتهٔ مهم دیگری را نیز افزود و آن خطری حادّ است که شکل سنتی همین فرهنگ نامکتوب را به شدت تهدید کرده و آن را در معرض نابودی تامّ قرار داده است.

هنگامی که بر اسناد و مدارک بازمانده از آن تاریخ نظری بیفکنیم، با دنیایی آکنده از آگاهی و اطلاعاتی سخت پراکنده مواجه می‌شویم که از سویی دیگر، سرشار از مسئله و ابهام نیز هست. جز این، چنان که گذشت، دانش ما از آنچه به این عالم شگفت بازمی‌گردد، درست خلاف آثار یهودی، دستاورد تلاش‌های کسانی است که بیگانه به شمار می‌روند و فرهنگ ما را چونان دنیایی تازه بازیابی کردند و غبار را از رخسار زدودند و به اکتشاف آن در تیرگی و ابهامی فرساینده از گذر زمانه و تاریخ دیرپای، همت گماردند. به همین لحاظ است که هنوز جای بسیاری برای کار و زحمات سخت در بازخوانی و تنظیم اطلاعاتی که از این اسناد و مدارک برمی‌آید، باقی است. نکته در این است که اگر زبان‌های یونانی و لاتین را همواره در مدارس مسیحی در طی قرون و اعصار درس داده‌اند و این زبان‌ها، و نیز سانسکریت را هنوز می‌باید زبان‌هایی زنده به شمار آورد، بازیابی فارسی باستان و زبان اوستایی کشفی است که در روزگار ما به دست پژوهندگانی از مغرب زمین صورت گرفت و این زبان‌ها، که قدمتی در همان حدّ دارند، از سرنو به بازخوانی نیاز داشته‌اند تا اندکی که از آنها بازمانده است، مفهوم افتد. مستحکم‌ترین، و در عین حال سخت‌خوان‌ترین و ناآشنا‌ترین بخش از اسناد و مدارک این دنیای باستانی به خطوط منقوش بر اشیای باستانی و کوه‌ها و صخره‌ها باز می‌گردد. خطوطی که بر سکه‌ها نقش بسته‌اند نیز از همین دست هستند. اینها در طی نسخه‌برداری‌های درازآهنگ و متعدد تغییر نیافته‌اند و همان هستند که در همان آغاز به نگارش در آمده‌اند. هرگاه نوشته‌هایی به خطوطی چون میخ‌های ایلامی را بر این گنجینه بیفزاییم، میزان دوردستی و دشواری چنین خوانشی بیشتر آشکار می‌گردد. از سوی دیگر، اوستا و آثار پهلوی را در نسخه‌هایی متعدد می‌توان بازیافت که پیدا کردن دستنوشته‌های پراکنده در کتابخانه‌ها، و نیز در گوشه‌وکنار، و سپس مقایسهٔ آنها با یکدیگر دشواری‌هایی دیگر می‌آفریند و تا این متون خوانده شود و بر سر قرائت آنها توافق و اطمینانی پدید آید، راهی دراز در پیش است و خواندن آنها کاری پیگیر و سخت را می‌طلبد. با این اوصاف است که باید پذیرفت که بازخوانی نوشته‌ها هنوز به اتمام نرسیده است و باز هم می‌باید به صرف وقت و کار پرداخت تا قرائتی پذیرفتنی از آنها به دست آید.

در اینجا باید یادآور شد که ما نه مانند سومری‌ها و اکدی‌ها عادت به نوشتن مکرر داشته‌ایم تا اندیشه و حکایات خود را بر گِل بنویسیم و کتابخانه‌ها از گِل نوشته‌های فراوان از خود برجای گذاریم، و نه اصولاً به نگارش و نوشتن اهمیتی می‌داده‌ایم. بدرستی ما ارثیه نگارشی و سنت کتابت خود را به بین‌النهرین مدیون هستیم و همانند با گروهی بزرگ از نیاکان خویش، یعنی ایلامیان باستانی، خط را از میان‌رودان گرفتیم. همانند با همین اجداد انیرانی و گرانقدرمان، ما بویژه نوشتن دربارهٔ آداب دینی را نمی‌پسندیدیم و گاهی همانند با ایشان، وجهی پنهان و رازگونه به این دانش دینی و دین‌دانش خویش می‌بخشیدیم و اسرار دینی خویش را در مواردی پنهان می‌داشتیم و آنها را علنی و آشکار حتی نمی‌کردیم.

در کنار کتیبه‌های فارسی باستان، که داریوش بزرگ نگارش آن را «آریایی» می‌نامد و آن «آریایی» که پیش از این نبود؛ و این قول اشاره دارد به نوآوری در استفاده کردن از خط میخی برای نوشتن متنی به فارسی باستان. از آن دوره‌های زبانی، ما کتاب اوستا را در دست داریم. کتیبه‌های هخامنشی و کتاب اوستا زبان ایرانی باستان را در خود به ضبط درآورده و محفوظ داشته‌اند که مجموعاً آن را به اصطلاح ایرانی باستان نام‌گذاری کرده‌اند و زبان ایرانی باستان همتای سانسکریت است در هندوستان؛ و اینها مجموعاً شاخهٔ شرقی از زبان‌های کهن و اروپایی را می‌سازند.

خط میخی بزودی جای خود را به خط آرامی داد و چون اسناد اداری را با این خط بر چرم می‌نوشتند و چرم خلاف گِل حامل ناپایداری برای حفاظت بود، پس از دوران داریوش بزرگ، و یا بهتر است گفته شود از «میان‌تای» دوران سلطنت همین شهریار، دیگر نوشته‌های رسمی بر جای نمانده است. خط پهلوی و اوستایی نیز از خط آرامی گرفته شده‌اند.

علم و اطلاعی نزدیک‌تر را متون پهلوی و فارسی زرتشتی دربارهٔ کیش زرتشتی به دست می‌دهند. اطلاعاتی که از این نوشته‌های پراکنده حاصل می‌شود، فاصلهٔ بلندی را نمایان می‌سازد که میان پیام گاهانی اشو زرتشت و اعتقادات متأخر زرتشتی وجود داشته است. ضمن وجود اتصالی مستحکم و پیوسته میان باورهای دوران باستانی و میانه، و حتی جدید، شکاف‌هایی عمیق و جدی نیز در این باب به چشم می‌خورد. بخشی از این بریدگی و جدایی را باید به اعتقاد دربارهٔ ایزدان بازگشت داد و این نکته را باز گفت که نام‌های مقدس ایشان گاهی تصویری چندان روشن را به ذهن باورمندان نمی‌آورد و جز نامیدن روزهای ماه، مفهومی صریح را به ذهن متبادر نمی‌کند. مثلاً رام‌یشت را گاهی موبدان فره‌یخته حتی به درستی نیاموخته‌اند و در تلاوت آن، دشواری دارند.

اما بخشی دیگر از این انفصال و بریدگی را باید حاصل ارزش و اهمیتی دانست که آداب و رسوم دینی در نزد زرتشتیان معتقد و باورمند دارد. در زندگانی سستی، برخاستن قبل

از سپیده دم، سپس شستن دست و روی و دهان، و جارو زدن سراسر خانه، و در سرای، و کوچه، و آنگاه آوردن آب از سر جوی یا آب انبار و پاشیدن آن بر زمین روفته، بر آتش نهادن بوی خوش، و سرودن اوستا، سرآغاز روز بود. در وهله دیگر، کارها، بویژه کار کشاورزی، با خواندن نیایش همراه می‌گشت: پنج بار نیایش در شبانه روز، که گاهی بسیار به طول می‌انجامید؛ در گاهنبارها، روزهای ویژه، و به اصطلاح عزیز، مثل بهرام روز و اورمزد روز، و نیز جشن‌های متعدد، مراسمی ویژه برگزار می‌شد، و نیز «دور از ایدر» و «دور از جان» (binoxti yo numoxd a) آداب درگذشت و مرگ بوده است و هست که تفصیل بسیار داشت و هنوز هم دارد.

هنگامی که چنین سنجشی را تا متون فارسی زرتشتی، مانند روایات داراب‌هرمزیار، و صدر نثر بگسترانیم، با سیری تازه از دیگرگونی در باورهای کهن روبرو می‌شویم. در این بازبینی، مثلاً می‌توان دینکرد ششم (۱۳۹۲: گزارش مهشید میرفخرایی) را با روایات داراب‌هرمزیار سنجید. در این مقایسه، رسوخ و نفوذ فقهی را در عصر جدید باز می‌یابیم، که البته می‌توان اذعان داشت که دینکرد ششم از فقه سخن نمی‌گوید. آری، این درست است، اما واقعیت دیگر آن است که در روایات داراب‌هرمزیار، و نیز اغلب نوشته‌های فارسی زرتشتی، ما دیگر با فلسفه و پرسش‌های آن سروکاری چندان بارز و صریح نداریم. به جای آن، در روایات داراب‌هرمزیار از شیوه‌های نیایش سخن می‌رود و درباره چگونگی آنها اطلاعات بسیاری به دست داده می‌شود. به نظر می‌رسد که جامعه زرتشتی در این زمان دراز بیشتر به دامن آداب و رسوم پناه برده و از چون و چراهای فلسفی و دینی دست کشیده و از دنیای بحث و فحص و جستارهای کلامی بریده است.

در بن‌نوشت‌های (colophon) کتاب‌های اوستای دوران شاه عباس صفوی، مانند اوستا ۹۷۶ ت (۱۳۹۲، تهران: فروهر، ص سی و هفت) و اوستای بهرام مرزبان می‌خوانیم که آرزو و انتظار برای ظهور منجی: سوشیانس یا بهرام ورجاوند، سخت بود و همه به امید آن بودند که در رأس هزار سال پس از یزدگرد شهریار، و در سر هزاره او، منجی ظهور کند، که اما این اعجاز روی نداد و این آرزو به باد پیوست. قتل عام شاه سلطان حسین صفوی در اصفهان، و سپس کشتار افغانه در کرمان صدماتی جبران ناپذیر به بار آورد. برخی از این دشواری‌ها را معاضدت کریمخان زند و درباریان وی بهبودی نسبی بخشید، اما از کهنه زخم‌ها همچنان خون می‌بارد.

قصه‌هایی پر غصه از همان اعصار و قرون هنوز گاهی به یاد سالخوردگان می‌آید که بیشتر از تنگدستی و فقر می‌گویند و تلاشی سرسختانه و گاه بی‌حاصل را برای نگاهداری میراث نیاکانی. طبیعی است که لزوماً فقر مادی و شرایط دشوار ایجاب می‌کند که جامعه از علوم

و مطالعه، و سپس به یاد آوردن تاریخ خود به دور افتد و به تدریج کتاب‌های خود را هم از دست بدهد. نسل‌هایی متمادی از بنیادهای کهن دین زرتشتی تنها از راه اقوال و سنت نامکتوب آگاهی داشته‌اند و هر چه از مضامین اصلی پیام اشو زرتشت بیشتر دور می‌مانند، چنین به نظر می‌رسد که سادگی و استواری آن را بیشتر در ذهن و ضمیر خود بر می‌شمردند و سهل‌تر آن را به کار می‌بستند و به این صفات شهره و نامبردار می‌گشتند. این‌سان بی‌خبری از مضامین کهنه‌کتاب‌ها اما فاصله‌ای میان همان رفتارهای مبتنی بر اصول کهن فقیهان در متون پهلوی، و سنت تازه حتی پدید آورد که خود شایان بحث و بررسی است.

در تکاپویی دراز، ذهن پویا و جویای دانشوران راهی تازه یافت. در جهانی که علم و اطلاع سرلوحهٔ زندگانی کسانی است که تنها بر پامی خیزند و راه‌هایی تازه برای جوامع پیدا می‌کنند، جامعهٔ زرتشتی از میان سنت‌های کتبی و نامکتوب، خود را در جایگاهی تازه چنان دید که به نظر می‌رسد سیصد سال پیش، هرگز فکر آن را هم نمی‌کرد. واقعیت آن است که دو ارمغان و تحفهٔ تازه را دنیای جدید به جامعهٔ زرتشتی ارزانی داشت، و یا شاید باید گفت بر آن تحمیل کرد. یکی از آنها رویارویی با دستاوردهای فرهنگ مدرن غربی است و دیگری، که آن را باز باید ارمغانی از همین نوع به شمار آورد، بازایی و بازخوانی مجدد متون دینی کهن خود ما است. از سال ۱۷۷۱ میلادی، یعنی اواخر دوران (حکومت) کریمخان زند، که ابراهام انکتیل دوپرون^۱ فرانسوی ترجمهٔ اوستا را به زبان فرانسه انتشار داد، زمانی به درازی یک قرن و نیم یا دو قرن طول کشید تا خود ما هم بتوانیم نوشته‌های نیاکانی خودمان را به زبان زندهٔ روزگار خود باز بخوانیم. امروزه در ایران هم این سنت پا گرفته است و دانشگاه‌ها به تدریس فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران می‌پردازند. هرچند که موبدان در هندوستان و همچنین ایران، سپس از دستاورد دانش فرهنگی برای افزودن بر دامنهٔ دین‌دانش موروثی خویش نیز بهره جستند، اما در گذر زمان، پدید آوردن تلفیقی میان این دو اینک امکاناتی تازه را می‌تواند فراهم آورد. در اینجا، ما با دو جهان تازه روبرو شدیم: یکی دنیای مدرنی که ما را به سوی خود فرا می‌خواند و باورهای کهن و نیاکانی را در پرتو جاذبه‌های پایان‌ناپذیر خود به چالش می‌طلبد؛ دیگری، آشنایی تازه با همان متون قدیمی که دیرزمانی آهنگ آنها را می‌شنیدیم و آنها را می‌خواندیم، اما اینک معنای آنها را هم در برابر خود داشتیم. نکتهٔ شگفتی که به یک معنی مایهٔ جدا افتادن جامعهٔ زرتشتی بویژه از آغاز قرن حاضر خورشیدی از سنت نامکتوب خود شد، در یک خصیصهٔ مهم و گسترده در همهٔ باورهای مکتوب و قدیمی آن است که در انطباقی تام و تمام با جهان اندیشگی و طرز زیستن در دنیای مدرن امروزی می‌ایستد.

در حقیقت هیچ مغایرتی و مبیایتی میان آنچه را که با نام پیام گاهانی زرتشت می‌شناسیم و زندگانی به شیوهٔ امروزی در دنیای مدرن نیست. درست به همین مناسبت، خواندن پیام دیرین اشو زرتشت، پیروان او را در تقابل با سنت‌ها و آداب و رسوم جامعهٔ خود قرار داد. در چنین چالشی است که جامعهٔ سنتی زرتشتیان ایران، در کشاگیری که در طی هزار و چهارصد سال با آن دست به گریبان بوده است، ناگهان خود را در موقعیتی تازه و متفاوت یافت. از حدود سال‌های ۱۳۰۰ خورشیدی، یعنی در حدود صد سال پیش از این، شرایطی جدید در کشور فراهم آمد که رفاه و تسهیلاتی بیشتر به همراه آورد. در این دگرگونی و بهبود اجتماعی زرتشتیان، رادمردانی چون مانکجی لیمجی هاتریا و ارباب کیخسرو شاهرخ نقشی بزرگ داشته‌اند و یآوری پارسیان از هندوستان به هم‌کیشان ایرانی سخت سودمند بوده است. آموزش نوشتن و خواندن و تأسیس مدارس متعدد سرآغازی بود برای راه بردن به سنت کتابتی دیرینی که خواندن آن به تازگی به ایران هم رسیده است و شاید خود ما زرتشتیان هم بتوانیم سهمی در بازخوانی آنها و خبر یافتن از آنها را بر عهده گیریم.

مانکجی لیمجی هاتریا (تولد: سورت، ۱۸۱۳ میلادی؛ درگذشت: ۱۸۹۰ میلادی/۱۲۵۹ یزدگردی، تهران) در روزگار ناصرالدین شاه قاجار به ایران آمد. وی را انجمن «بهبودی حال زرتشتیان ایران» به ایران فرستاد. مانکجی در سال ۱۲۹۹ قمری به گرفتن حکم لغو جزیه از شاه قاجار نائل شد. ارباب کیخسرو شاهرخ (۱۲۵۴ خورشیدی: کرمان-۱۳۱۹ کرج) نمایندهٔ زرتشتیان در مجلس شورای ملی بود و توانست مدارس و انجمن‌های زرتشتیان را که مانکجی بنیان نهاده بود، احیا کند. وی افزون بر راه‌اندازی مدارس متعدد و انجمن زرتشتیان و پیشگام بودن در راه احداث ساختمان و موقوفات زرتشتی، موفق شد تا قوانینی را از مجلس بگذارند که با تسامح و آزاداندیشی دنیای جدید سازگاری داشته باشد. کوشش برای آوردن تلفن به ایران و نیز احداث آرامگاه فردوسی در طوس نیز از کارهایی است که ارباب کیخسرو به انجام دادن آنها مبادرت ورزید.

به دنبال رشته حوادثی اجتماعی که با آمدن مانکجی، و سپس اقدامات بزرگانی چون ارباب جمشید جمشیدیان و ارباب کیخسرو شاهرخ روی داد، موج مهاجرت زرتشتیان به سوی تهران اتفاق افتاد. سپس در پی همین روند تغییر، اتفاق مهم دیگری هم رخ داد و آن، انتقال تدریجی جامعه و شیوهٔ اندیشگی اکثریت زرتشتیان است از وضع قدیمی و کهنی که آن را اصطلاحاً «عالم مقدس» (sacred) می‌نامند به «جهان نامقدس» (profane). تمایز این دو وجه و گونه از جهان‌بینی را در نظرگاه کهن و قدیمی نسل‌های متمادی می‌توان بازبینی کرد. اعتقاد به جهانی غیبی که در کنار ما، دم دست و آسان، پیرامون ما گسترده باشد، و

جدایی از چنین دنیایی مقدس و باستانی را در نظرگاه زرتشتیان ایران، کمابیش می‌توان مشاهده کرد و مهاجران به تهران، بویژه پس از سال‌های ۱۳۳۰ خورشیدی و ۱۹۵۰ میلادی، آن جهان‌نگری کهنیکی را که می‌توان «جهان‌بینی مقدس» نامید، از دست دادند و از این طریق، جامعه زرتشتی نیز چون دیگر معاصران خویش، به عهد نامقدس و دنیای امروزی گام نهاد.

چنین تغییری از این بابت برای موضوع سخن ما اهمیت دارد که در این جهان‌نگری نامقدس، آن لایه و سطح متمایزی از میراث نیاکانی جامعه زرتشتی خدشه می‌پذیرد که بویژه، نامکتوب است و دستاورد تاریخ دراز با تاریخچه‌ای نامعین و نانوشته. همسان با «کفران عظیم»، که با نام زرتشت به اذهان متبادر می‌گردد، اما با پیامبر و پیام‌گاهانی وی در ارتباطی دور قرار می‌گیرد، در واقع، آداب و رسوم زرتشتی نیز فرمان‌های خود زرتشت نیست. اینها را باید یا میراثی کهنه‌تر و قدیمی‌تر از دیناوری پیامبر دانست، که به دست خود وی یا شاگردانش اصلاح شده است، و یا دستاوردهای بعدی راهبران دینی کیش زرتشتی است. مثال بارز آن را در آیین یزشن و همچنین احکام و نذیاد می‌توان دید که اولی آیینی کهنتر است که در آن بنابر دستور زرتشت و با به دنبال اصلاحاتی که از آموزه‌های پیامبر سرچشمه می‌گیرد، صورت گرفته است، و دستورهای فقهی و نذیاد آشکارا احکامی است که بعداً به پیامبر انتساب یافته است.

با وجود این، در همین سطح و تراز فرهنگ نامکتوب از میراث نیاکانی ما است که بویژه ما خود هم صاحب اختیار و آگاه از چگونگی و کیفیت آنها هستیم، و هم آن که دست پژوهندگانی دیگر به آنها نمی‌رسد و آنها توان بازیابی و بررسی این بخش از فرهنگ دیرینه ما را ندارند مگر با وساطت آن آگاهی و خبری که ما خود در اختیار آنان بگذاریم. از این جهت است که مسئولیتی که هم در حفاظت و هم در ضبط و ثبت این بخش از میراث نیاکانی ما بر عهده خود ما می‌افتد، سخت سنگین است و همچنین منحصر به خود ما است.

در اینجا، سروکار ما با انبوهی از «خردوریزهای کهنه‌سال» است که از انواع گوناگون: از طرز سُستن دست و روی در بامدادان گرفته تا طرز خواندن «اشم و هو» قبل از خوابیدن؛ و نیز البته همه کارهایی که در آفتاب و مهتاب، و در تاریکی شب و روشنایی روز انجام می‌دادند و انجام می‌دهیم و هر چه می‌گوییم و می‌گفته‌اند؛ بر همه اینها، بر اشیایی که پیرامون ما هست و در خانه‌ها و کوی و برزن بوده است، و هر چه بفرماید و هر چه فکرش را بکنیم، بر همه اینها، یک لایه و یک «پوشانه» از تأثیر و دستاوردی فرهنگی مستقر بوده است که اینک شکلی تازه و دیگرگون یافته و طرحی دیگر به خود گرفته است. منظور ما مجموعه‌ای است از همه اینها و ما اینک حافظان تنهای تنها، و منحصر بفرد چنین ارثیه سنگین و بی‌بدیل هستیم که اولاً

ابعاد وسیع و گسترده دارد؛ ثانیاً از جنسی واحد نیست، و گاه مادی و ملموس است. مانند ماکوی بافتن پارچه، و گاهی هم ناملموس و غیرمادی، مانند طرزهای گوناگون سلام گفتن و تعارف کردن. ثالثاً همه اینها بسیار حساس و در گذار است برای افتادن به وادی فراموشی. رابعاً هیچ پناهی و هیچ ملجأ و مأوایی برای حفظ و نگهداری آنها در دسترس نیست. یک مثال از این بابت از دفترهای خاطرات و سفرنامه‌های زرتشتیان را در یکی دو قرن گذشته می‌توان آورد. خانواده‌ها در مواردی بسیار وارث دفترهای یادداشتی بوده‌اند و هستند که دو مثال آنها سفرنامه و خاطراتی از سفر به هندوستان بوده است. در یکی از آنها، بامس جوانمرد شهریار، از وجود اطاق‌هایی خبر می‌دهد که در بمبئی آنها را از فرنگ آورده بوده‌اند و بر چهار چرخ حرکت می‌کرده است و آدم وقتی در آن می‌نشسته است، آن اطاق راه می‌رفته است. این اطلاع در آن روزگاران برای مردم یزد خیلی عجیب بود و کسی آن را باور نمی‌کرد، تا این که دستاورد غریبی به نام «هُتُل» (hotol) یا «متور» (matur) چندین سال بعد به یزد هم رسید و امروزه دود و دم آن همه دنیا را آلوده کرده است. خبری را که «بامس جونی» در دفتر خاطراتش نوشته بود، چند نفری هم خواندند، ولی نه دفتر خاطرات او را توانستند نگاهداری کنند و نه دفترهای خاطرات دیگری را در خرشاه. نه در رحمت‌آباد و نه در خرشاه، سستی برای نگاهداری کردن و توجه به این گونه چیزها نبود، درست مانند همان عکس‌هایی که در کرمان، عکاس شهیر زرتشتی آنها را گرفته و بر جای نهاده بود و بعنوان اشیای مازاد آنها را دور ریختیم!

زمان از دست رفته است و آن یادبودهای پُرارزش دیگر در دسترس نیست. به همین جهت و به همین دلایل، ضروری است که به اصطلاح «بیجینیم» و حرکتی برای حفاظت از هر چه از آن بقایا در دست هنوز مانده است، صورت پذیرد. هم اینک، فوراً ضرورت دارد که هر چه سریع‌تر و هر چه دقیق‌تر بشتابیم تا مگر بتوانیم آنچه را که هنوز از دست نداده‌ایم، در زمینه فرهنگ نامکتوب جامعه زرتشتی به ضبط و ثبت درآوریم. تردیدی نیست که بخشی بزرگ از آنها از دست رفته است و باز تردیدی نیست که تعاریف هر یک از ما از فرهنگ نامکتوب شخصی و انفرادی است. در واقع گام اصلی و بنیادین آن است که بپذیریم و باور کنیم که ضرورتی در این باره هست و لازم است که به نگاهداری اشیاء، و همچنین یادگارهای نابسودنی و لمس نکردنی قدیمی بپردازیم، همچنان که طلا و زمرد و فیروزه را در انگشتر مادر بزرگ دوست می‌داریم و آنها را می‌طلبیم و طالب آنیم که در صندوقچه و گنجینه خانه و منزل خود بگذاریم!

همانند با «کفران عظیم» که فقط ربط دوری به اشو زرتشت دارد، ولی نام بلند و عزیز پیامبر بر آن اطلاق می‌شود، می‌توان با اطمینان گفت که شیوه شستن دست و روی و دهان

در بامدادان (مثلاً شایسته‌ناشیست، فصل ۱۲، بند ۲، ص ۱۵۹) و یا آن طرزی از این شستشو که در صد سال پیش در یزد و کرمان در خانه‌ها معمول بوده است، فقط نامی از آن حضرت را بر خود دارد. بر این رشته بلند از میراث نیاکانی زرتشتی، فقط در چنین نسبتی با پیامبر زرتشت است، بسا که می‌توان افزود. اما واقعیت این است که با همین نام بلند، اولاً این رشته آداب و رسوم و اشیا و شیوه‌های عمل و طرزهای خانه‌سازی، و نشست و برخاست، و هزاران چیز دیگر، شکل گرفته و دوام جامعه زرتشتی را در طی اعصار و قرون تضمین کرده است. ثانیاً، همه اینها، معمولاً نسبتی، هر چند دور، با اصول پیام زرتشت دارد. نمونه آن، همان شستن دست و روی است که بنا بر احکام و نذیرانی نباید در آب روان انجام گیرد و فقط اینک، امروزه می‌دانیم که به اصطلاح «بردن هدر و نسا به آب روان» تا چه میزان کاری است خطرناک و احیاناً آورنده بیماری و مرگ.

در واقع، آن گذشتگان دیرینه سال، میکروب را نمی‌دانستند که چیست، اما مشاهده و تشخیص عینی خود را با ابزار و وسایلی که مرسوم زمانه بوده است، به بیان درآورده‌اند. همراه با حوادث دیرنده و سیری تاریخی که از آن آگاهی ما اندک است، جامعه زرتشتی در قرون و اعصار دراز با همین کلام و سخن، و با همین اشیا و طرزهای مهندسی در ساخت‌وساز خانه و روستا و شهر زیسته است و بر مبنای آنها شکل گرفته و دوام آورده است. این‌سان یادگارها و یادبودها، نه تنها چونان خاطراتی دور، تاریخی کهن و نانوشته را شرح می‌دهد و هر پاره از آن، دستاورد کارکرد ذهن و ضمیر دانا و خردمند و صاحب علم و اطلاعی است از زمانی در گذشته‌های دور و نزدیک، بلکه خصایص ممتاز آن مانند حلقه است که زندگانی افراد و واحدهای اجتماعی کوچکتر را به هم اتصال بخشیده و کلیت جامعه زرتشتی را ساخته است. در این گونه تمایزات است که تا چندی پیش، بازشناختن یک بهدین و زرتشتی از دیگران امری سهل و روشن بود. اما اکنون چنین تمایزی را نمی‌توان دریافت و مشاهده نمود.

در کتاب ششم دینکرد (۱۳۹۲)، گزارش مهشید میرفخرایی (مختصری، یا به قول خود نویسنده، «هنگرده‌ای» از باورها و عقاید و نظریات کهن زرتشتی آمده است. این مضامین کمتر فقهی است و بیشتر فلسفی و کلامی. اما هنگامی که دینکرد ششم را مثلاً با روایات داراب‌هرمزبار، که قریب به نیم‌هزاره پس از آن نگارش یافته است و مفاهیم دینی و مسایل مورد بحث و مطرح در دوران خود را نشان می‌دهد، مقایسه کنیم، سیر هر چه بیشتری به سوی گرایش به اختلاط فلسفه و فقه را می‌بینیم. در چنین جریانی، از ارجمندی و جایگاه فلسفه و اندیشه‌ورزی می‌کاهد و بر اعتبار فقه و احکام آن می‌افزاید. سنگینی گرفتن وزن چنین احکامی و توجه به نقش و کش این رسته از رفتارهای عادی روزمره در شکل دادن به